

شرح رساله حقوق

(قسمت چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

چهل و یکم

فهرست

شرح رساله حقوق حضرت سجاد علیه السلام (قسمت چهارم) (بزوه پهل ویکم)

عنوان

صفحه

حق طلبکار ۸

حق طلبکار، ارتباط ظاهری و مادی و ارتباط ایمانی و معنوی / دستورات نهفته در قرآن / وقتی قرض برای مدت معینی دادید، یعنی برایش مهلت گذاشتید، بنویسید تا هم دستور الهی رعایت شده باشد و هم از لحاظ روابط دچار گرفتاری‌های بعدی نشوید / ارتباط دو نفری که طلبکار و بدهکار هستند / در ارتباط مالی برای آنکه در ارتباط معنوی اثر نکند، دستور نوشتن را باید انجام دهند / ادای دین خیلی واجب‌تر از بسیاری کارهای دیگر است / حق بدهکار / رد کردن طلبکار با زبان خوش و لطافت گفتار

حق معاشر ۱۳

اسلام به همه خصوصیات زندگی انسان پرداخته و برایش دستور تعیین کرده است،

بعضی‌ها ایراد می‌گیرند که سلب آزادی کرده ولی این به نفع انسان است/ وظایف واجب و مستحب، حرام و مکروه/ اگر کسی بد معاشرت بود نمی‌شود گفت کار حرامی کرده ولی اگر می‌خواهد در مسلمانی قوی بشود باید آن دستورات را هم انجام دهد/ در مورد معاشر که زندگی‌تان به هم ارتباط دارد، او را گول نزنید و فریب ندهید و در روابطش غش به خرج ندهید/ ایثار در درجه‌ی بالاتری است و خیری که به تو رسیده و در اختیار هست را می‌توانی ببخشی

حق کسی که علیه تو اقامه دعوی کرده..... ۱۸
انسان‌هایی هستند که در عین حُسن‌نیت در اثر اشتباهاتی با هم اختلاف پیدا می‌کنند که هر کدام برای دیگری دعوی می‌کند و به هر جهت هر دو نسبت به هم حقی دارند/ در مورد کسی که علیه تو ادعایی کرده خوب فکر کن اگر بر تو حق دارد پس شاهد او هستی سعی کن به او با مدارا کار کنی اما اگر حق هم ندارد با او به مهربانی و مدارا یاد کن/ اختلاف حُکمی و اختلاف موضوعی/ تشخیص حق در بعضی اختلافات از عهده‌ی اشخاص و کسانی که متخصص مطلب نیستند، برنمی‌آید که آن را حل کنند

حق کسی که تو علیه او اقامه دعوی کرده‌ای..... ۲۳
اگر حق داری، همین که حق به جانب توست را موهبتی بدان و با او به نیکی صحبت کن و تعدی نکن/ شخص دقت کند که اگر حق دارد با مهربانی مطالبه کند و اگر حق ندارد دعوا را ترک کند/ شبهه‌ی حُکمی و شبهه‌ی موضوعی/ اگر قاضی مورد اعتماد طرفین بوده و به شرع و مسائل آن وارد باشد، با رضا و رغبت به حرفش گوش می‌دهند/ در مورد وظایف طرفین، اگر به طریق صحیح رفتار کنند، قضیه در مرحله اخلاقی و انسانی حل می‌شود و محتاج به اقامه‌ی دعوی نخواهد بود

حق مشورت‌خواه و مشاور..... ۲۶
فطرت صحیح با تفکر، خود راه حل صحیح را درمی‌یابد/ اهمیتی که به مشورت در اسلام و در قرآن داده شده است/ خداوند به پیغمبر می‌فرماید چون رحمت الهی شامل حال تو شده است نسبت به مشرکین و مزاحمین ملایم رفتار می‌کنی آنها را

بخش و با آنها مشورت کن / مشورت کن تا نظرشان را بگویند، منتها بعداً هر تصمیمی خودت گرفتی عمل کن، نه اینکه حرف آنها را قبول کنی / بعد از مشورت وقتی تصمیم به کاری گرفتی، با توکل بر خدا آن تصمیم را اجرا کن / مشورتهایی که حضرت قبول نمی کردند، چون امر الهی بود / خداوند متوکل را دوست دارد / اگر کسی خواست با تو مشورت کند اگر به آن مطلب آشنا هستی نظر خودت را بگو و اگر آشنا نیستی صریحاً به او بگو اطلاعی ندارم

حقّ نصیحت خواه و نصیحت کننده ۳۳

اگر شخصی از تو نصیحت خواست، تو را بزرگتر و فهمیده تر دانسته، پس پاداش این حُسن ظن او را باید بدهی / باید به حرف کسی که تو را نصیحت می کند گوش بدهی و اگر نظریاتش موافق نظر تو نبود مبدا به او تهمت بزنی که این حالت انحصارطلبی را در تو نشان می دهد / اگر حرف کسی که تو را نصیحت می کند با آنچه خودت در خاطر داری موافق است، خدا را شکر کن که فکر خوب به تو داده که خوب فکر کنی / انسان ها متعدّدند و هر انسانی فکر خاصی دارد و این فکر ممکن است با فکر تو مخالف باشد / افکار و عقاید مختلف است و این اختلاف خودش موجب تکامل افکار جامعه می شود

حق و وظیفه ۳۶

در مقابل هر حقّی در قلمرو امور اجتماعی وظیفه ای هست / وظیفه عبارت از این است: رعایت و تسلیم به حق. این مسأله هم در قلمرو علم حقوق، علوم عادی و اجتماع مصداق پیدا می کند و هم در امور شرعی / به موظّفی که به خصوص بیعت ولایتی کرده باشد، ولی امر یعنی کسی که از او بیعت گرفته، حق دارد از او بازخواست کند / حقّ نماز این است که با خضوع و خشوع خوانده شود و با خلوص نیّت باشد / چیزی را که علم نداری پیروی مکن، برای اینکه گوش و چشم و قلب مسئول است

حقّ بزرگ تر و حقّ کوچک تر ۴۱

در مورد حقّ بزرگ تر فرموده اند، به واسطه ی سن زیادتر او را احترام کنی، وقار داشته باشی و به واسطه ی اینکه در اسلام پیشی بر تو دارد، او را محترم بداری و از

او تجلیل کنی / وظایف برای استحکام اساس جامعه و استحکام اساس خانواده است / با بزرگ‌تر خصومت پیدا نکند، البته این برای مؤمنین است تا حدّ خودشان را هر کدام بدانند / در مورد حقّ کوچک‌تر این است که به او کمک کنی تا تجربیاتی که در زندگی داری به او منتقل شود / حقّ صغیر این است که در یاد دادن به او، تعلیم علوم ظاهری و یاد دادن آداب و رسوم مثلاً جلسات فقری و نحوه‌ی برخورد با دیگران او را کمک کنی / پوشاندن خطا و عفو کردن

حقّ سائل و حقّ مسؤل ۴۶

سائل به معنا سؤال‌کننده و یا کسی که از شما کمک می‌خواهد و نیازمند است / نیازمندان به سوی تو نعمتی است که خداوند در اختیارت گذاشته است / کمک به سائل جزء مستحبات است که به قدر حاجتش به او بدهی و به غیر از دیون شرعی مانند زکات، زکات فطره و خمس است که خداوند مقرر کرده است / حقّ مسؤل عنه یعنی آن کسی که از او سوال می‌کنید این است که او قاعدتاً باید با مهربانی و حُسن خلق حرف شما را بشنود و تا جایی که می‌داند جواب شما را صحیح بدهد و اگر نمی‌داند عذرخواهی کند و بگوید که نمی‌دانم

حقّ کسی که تو را شاد کرده و کسی که به تو بدی کرده ۵۲

شاد کردن دل مؤمن از طرق مختلف، که گناه نداشته باشد و از طریق مجالس فسق و فجور نباشد / مؤمنین علاقه‌مندند به اینکه خبر خوش بشنوند که هم شنیدن خبر خوش لذت‌بخش است و هم برای مؤمنی که از او می‌شنوند ثوابی حاصل می‌شود / از شنیدن خبر خوش اول شکر خدا را به جا بیاورید و از آن مؤمن نیز تشکر کنید البته چه بسا خودش در این خبر نقشی نداشته باشد و مقدراتی است که خدا فراهم کرده / اصل قضیه‌ای که به عنوان ادخال سرور واقع می‌شود، امر خداست / اگر قبلاً خبر خوشی را شنیده‌اید به روی خودتان بیاورید و نگویید که این خبر را قبلاً شنیده بودم / در مورد کسی که به تو بدی کرده است اول کظم غیظ کنید، یعنی اظهار ناراحتی و اظهار کینه را بیوشانید و بعد عفوش هم بکنید و درجه آخر احسان است. این درباره مؤمنینی است ممتحن و مُخلّص / اگر قصاص نباشد، فساد و ظلم جامعه را برمی‌دارد

حق همکیشان و حق اهل ذمه ۵۹

در استعمال لغت ملت، منظور مسلمین است؛ ملت اسلام / مهم‌ترین رکن ملت، مذهب است / ملت چند رکن دارد، هم‌بانی، دین، اخلاق، نژاد، سابقه‌ی تاریخی مشترک / حق اهل ملت یعنی حق همکیشان این است که در ظاهر و در خفا همیشه سلامتی و رحمت برای او بخواهی / حق اهل ذمه / در مورد اهل کتاب که در پناه مسلمین هستند مادامی که وفای به عهد کردند حق ندارید به آنها ظلم کنید

فهرست جزوات قبل ۶۵

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

حق طلبکار^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حضرت سجّاد بعد از آن دوران زد و خوردها، که ستم‌های واضح و آشکاری نسبت به مسلمانان واقعی یعنی شیعیان انجام می‌شد، امامت داشتند. لذا فرمایششان به نظر می‌رسد بیشتر برای تربیت مسلمین آن وقت بود که ظاهراً سطح ایمان و تربیتشان، پایین‌تر از قبل از زمان پیغمبر بود. این است که همانطور که در فلسفه برای سقراط می‌گویند: فلسفه را از آسمان به زمین آورد، یعنی به مسائل زندگی معمولی پرداخت، حضرت سجّاد علیه السلام هم از طرف خداوند مأمور تربیت مردمی بودند که همه‌ی آنها اهل آسمان نبودند. خیلی از آنها‌یی که اهل آسمان بودند، زمان حضرت امام حسین رفته بودند و آنها‌یی که ماندند، سطح عرفانی‌شان پایین‌تر بود؛ پس تربیت آنها ضروری بود. همانطور که در زندگی معمولی، راهنمایی و توصیه‌ای که به یک شخص جوان می‌گویند، سطحش پایین‌تر از آن چیزی است که به مرد مُسن و تجربه‌دیده‌ای می‌گویند.

وَأَمَّا حَقُّ غَرِيمِكَ الَّذِي يُطَالِبُكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِرًا أَعْطَيْتَهُ وَإِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَرَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا.^۲

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۹/۹ ه. ش.

۲. امالی صدوق، شیخ صدوق، ج ۵، بیروت، علمی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۷۳.

البته حق طلبکار که فرموده‌اند به اعتبار خود طلب نیست؛ برای اینکه به اعتبار خود طلب، معلوم است که طلبکار یک طلب و حقی بر آن مال دارد که یا عین مال است یا مثل آن؛ یعنی مبلغ آن یا امثال اینهاست. آن را فرمودند. برای اینکه وقتی می‌گویند طلبکار، در آن مندرج است که طلب هست. اضافه بر آن، به عنوان اینکه دو انسان، دو مسلم، دو مسلمان و دو مؤمن با هم ارتباطی غیر از ارتباط ایمانی پیدا کرده‌اند؛ یعنی ارتباط ظاهری و مادی پیدا کرده‌اند، منظور این است که این ارتباط مادی در آن ارتباط معنوی‌شان؛ یعنی ارتباط ایمانی‌ای که هر دو دارند، چه اثری دارد؟ حق را در آنجا مورد نظر قرار دادند؛ یعنی نگاه به رابطه‌ی ایمانی دو انسان است، نه رابطه‌ی مادی و طلبکاری، منتها این صفت خاص را هم دارند. البته در قرآن، دستوراتی می‌دهد که از طفل شیرخواره تا پیرمرد و روز قیامت، در آن نهفته است. اینکه فرموده‌اند: قرآن هفتاد معنی در بطن دارد، منظور این است. در قرآن برای اینکه یک وقت تیره شدن این ارتباط مادی، موجب تیره شدن آن ارتباط معنوی نباشد، در آیه‌ی مفصلی در آخرهای سوره‌ی بقره دستور فرموده است: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ*^۱، خطاب به الَّذِينَ آمَنُوا است، کسانی که ایمان آورده‌اند. حال بنا به معنی، آن وقت در بعضی موارد، همه مسلمان‌ها را

می‌گفتند، یا اینکه بگوییم مراد از مؤمنین، آن مؤمنین خاصه هستند که فوری می‌شنوند، اصلاً محتاج به یادآوری نیست؛ همین که یک بار گفتند، کافی است. ولی به هر جهت به همه‌ی مؤمنین گفتند و دستور کلی است: وقتی قرضی برای مدّت معینی دادید، یعنی برایش مهلت گذاشتید، بنویسید؛ برای اینکه اشتباه نشود. از اینجا به بعد معلوم می‌شود این دستور برای جامعه‌ی مسلمین است. می‌فرمایند که مؤمنین دیگر هم، آنهایی که سواد دارند، باید بنویسند و این کسی که مدیون است، دیکته کند تا طرف دیگر بنویسد. البته بعضی‌ها - و بهتر است بگوییم اکثراً - این آیه را بر استحباب حمل می‌کنند؛ یعنی می‌گویند مستحب است که نوشته شود. ولی آخرهای آیه می‌فرماید: اگر چنین و چنان شد، ایرادی بر شما نیست که بنویسید، فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ. بعضی‌ها هم اینطور استنباط می‌کنند؛ یعنی اگر در غیر این موارد اقدام به نوشتن نکردید، بر شما ایراد است؛ به دلیل اینکه خود آیه فرموده است که اگر در سفر بودید یا کسی نبود که برایتان بنویسد، اشکال ندارد. به هر جهت در آنجا دستور کلی داده است. حالا چون دستور کلی داده و فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ما اگر هم به یکدیگر اطمینان داریم، خوب است که بنویسیم؛ به این نیت که چون خدا فرمود مؤمنین این کار را بکنند ما هم انجام بدهیم تا خداوند ما را هم جزء مؤمنین حساب کند؛ یعنی در واقع تیمناً این کار را انجام دهیم. البته در

دنباله‌اش آمده که اگر به هم اطمینان دارید، ایرادی ندارد ننویسید، ولی به هر جهت این را باید نوشت؛ برای اینکه از لحاظ روابط دچار گرفتاری‌های بعدی نشوید.

مثل اینکه دو نفر روبروی هم هستند و با یک دستشان به هم دست می‌دهند، در نتیجه یک ارتباطی با هم دارند و با دست دیگرشان - پایین‌تر از دست بالایی - باز هم به یکدیگر دست می‌دهند. این دو نفری که طلبکار و بدهکار هستند، ارتباط معنوی در بالا دارند که هر دو مثل برادرند؛ *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ*^۱، یا در جای دیگری *صَفًّا كَانَهُمْ بَيْنًا مَّرْصُوصًا*^۲، یعنی یک وجود هستند. ولی ارتباط دیگری هم دارند و آن ارتباط مالی است و برای اینکه در آن ارتباط معنوی اثر نکند، آن دستور را باید انجام بدهند.

می‌فرماید: حق کسی که از تو طلب دارد و به تو مراجعه می‌کند، این است که اگر امکان داری، قرضش را بده. این است که در مستحبات هم فرموده‌اند که ادای دین خیلی واجب‌تر از بسیاری کارهای دیگر است که در آداب و دستوراتی که نوشته‌اند؛ مثلاً در مورد کسانی که حج می‌روند، بهتر این است که مثلاً دین خود را ادا نکنند، بعد اگر برایشان حج واجب شد، بروند؛ *وَالْأَیْنَکَ بَدَّهْکَ* باشند و بروند،

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲. سوره صف، آیه ۴.

این صحیح نیست. البته یک وقت حساب دیگری است ولی اگر داشته باشند، باید اوّل بدهی‌شان را بدهند.

اینها همه برای این است که مبادا امور مادّی، مبادا این رفتار در روابط معنوی‌شان سوء اثر کند. اگر هم مُعَسِرِی؛ یعنی نداری که بدهی، او را با گفتار نیکو و رفتار نیکو رد کن. در حالی که غالباً می‌بینیم، بدهکار با طلبکار دعوا می‌کند، یا بالعکس طلبکار دعوا می‌کند. البته این حقّ طلبکار که فرمودند، بدهکار هم حقّی دارد. وقتی او را رد می‌کنی، با زبان خوش و لطافت گفتار رد کن. این دستور برای بدهکار است. امّا طلبکار هم باید این امکان را بدهد که بدهکار بتواند به این وظیفه‌اش رفتار کند، حقّش است به او کمک کند؛ که آیات قرآن هم در این باره دستوراتی دارد. ان شاء الله.

حق معاشر^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقُّ الْخَلِيطِ أَنْ لَا تَعْرَهُ وَلَا تَعْسَهُ وَلَا تَخْذَعَهُ
وَتَتَّقِيَ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ.^۲

حضرت سجّاد تقریباً صد حق در این کتاب بیان فرموده‌اند. البته به این طریق شاید حضرت نفرموده‌اند، متفرّق‌تر گفته‌اند ولی مجموعه‌ی اینها را که ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تمام آن در مسیر حیات یک مسلمان واقعی است؛ مسلمان واقعی یعنی شیعه و شیعه‌ی واقعی یعنی درویش، یعنی صوفی، ولی برای اینکه عام‌تر باشد مسلمان فرموده‌اند تا همه بتوانند از آن استفاده کنند. اوّل توجّه فرمودند به حقوقی که انسان باید رعایت بکند؛ یعنی وظایفی که در واقع دارد. چون حق مثل وظیفه است، شبیه یک ورق کاغذ است که این طرف، حق و آن طرف، وظیفه است. در واقع طی این بیانات، وظایف مؤمن و مسلمان را ذکر فرموده‌اند.

بخش اوّل راجع به عبادات بود. در میان عبادات، نماز، عبادتی است شخصی. اصل هم در عبادات، فردائی، یعنی انفرادی بودن آن است، به استثناء بعضی موارد مثلاً در مورد نماز که خداوند چون

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۹/۱۶ ه. ش.

۲. امامی صدوق، ص ۳۷۳.

توجه خاصی به اجتماع مسلمین دارد، آن عبادت را هم نه تنها اجازه داده بلکه توصیه کرده که به جماعت بهتر است.

نمازی که به عنوان نیاز به درگاه خداوند یا مناجات با خداوند باید باشد، قاعدتاً انفرادی است ولی توصیه فرموده‌اند به جماعت باشد. منظور اینکه در این رساله اول عبادات را ذکر فرموده‌اند، راجع به نماز، راجع به روزه و همچنین سایر عبادات. بعد از عباداتی که اصلش انفرادی است، توجه فرموده‌اند به عباداتی که در اصل اجتماعی است، غیر از نماز جماعت. در نماز جماعت هم، جماعت بودن بر آن عارض می‌شود و **ألاً** اصل نماز **فُرادی** است.

عباداتی هست که در واقع با جمع انجام می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر، معمولاً در جمع است؛ یا حج که عبادتی است که خود آن عبادت، اقتضای به اجتماع بودن دارد؛ بطوری که از حضرت صادق علیه السلام هم نقل است که اگر یک سالی عده‌ی حجّاج کم بود، از بیت‌المال عده‌ای را دعوت کنند و به حج بفرستند که جمعیت باشد؛ یا نماز جمعه یا نماز عید که البته اینها هم نماز انفرادی است هم دسته‌جمعی.

حال در مورد **حَقِّ معاشر**؛ معاشر یعنی چه؟ یعنی یک نفر یا دو نفری که بیشتر با هم رفت و آمد دارند، مثلاً با هم زندگی می‌کنند که این مربوط به اجتماع است.

پس تمام وظایف و حقوق انسان‌ها را از بدو تولد تا خاتمه‌ی حیات دنیایی‌شان ذکر فرموده‌اند. البته بعضی‌ها به عنوان ایراد بر اسلام، می‌گویند اسلام به همه‌ی خصوصیات زندگی انسان پرداخته و برایش دستور تعیین کرده و در واقع سلب آزادی کرده است. اولاً، سلب آزادی نکرده؛ اگر سلب آزادی کرده، در قلمروهایی است که آن آزادی به سقوط انسان منجر می‌شود. فرض کنید خودکشی گناه دارد؛ بله سلب آزادی کرده، به انسان اجازه نداده که خودکشی کند، چون این سلب آزادی به نفع انسان است. به علاوه یک درجه‌بندی در احکام وجود دارد که از لحاظ فقهی درباره‌اش مفصل بحث می‌شود: یا واجب است یا مستحب است، از آن طرف حرام است یا مکروه است. در همه‌ی ادیان و نه فقط در همه‌ی ادیان، حتی در احزاب سیاسی، در مکاتب علمی، تعدادی وظایف هست که باید انجام بشود که واجبات است. از اینها که بگذریم، تعدادی اعمال و دستورات نیز هست که در صورتی که شخص علاقه‌مند به ادامه‌ی تکامل باشد، آنها را انجام می‌دهد ولی اگر هم انجام نداد، بر او حرجی نیست، در نتیجه اصل، آن واجبات است. همینطور حرام و مکروه. بنابراین، تقسیم‌بندی بسیاری از این دستورات که واجب نیست، به صورت مستحب یا مکروه یا حرام آمده است. مثلاً همین دستور حُسن معاشرت دستوری است که البته اگر کسی بد معاشرت بود، نمی‌شود گفت کار حرامی کرده، کار خلافی

کرده، بلکه مکروه است؛ یعنی اگر هم نکرد، مسلمانی اش از بین نمی‌رود ولی اگر می‌خواهد در مسلمانی قوی بشود، باید آن دستورات را هم انجام بدهد. این است که دستورالعمل‌هایی که در اسلام از طرف پیامبر و ائمه و دیگر بزرگان آمده است برای تکامل انسان است و اگر کسی بخواهد، خودش این دستورات را انجام می‌دهد؛ یعنی طبق آن دستور - واجب به جای خود - مستحبات را انجام می‌دهد و از مکروهات پرهیز می‌کند و اگر نکرد بر او گناهی نیست؛ منتها جلوی تکاملش گرفته می‌شود.

در مورد معاشر هم فرموده‌اند که حقّ خلیط، یعنی کسی که در واقع با تو مخلوط است، یعنی در زندگی با هم هستی، زندگیتان به هم ارتباط دارد که به آن معاشر می‌گویند، این است که او را گول نزنید، فریب ندهید و دیگر اینکه در کارش و در روابطش غش به خرج ندهید؛ یعنی کالایی به او می‌خواهید بدهید یا بفروشید، نه کم باشد و نه جنس بد باشد، برای اینکه او به تو اطمینان کرده. خُده هم در کارش نکنید؛ یعنی فریبش ندهید. کاری نکنید که او مجبور به امری شود و بطور کلی در همه‌ی کارهای او (کارهایی که به تو ربط دارد) خدا را در نظر بگیر. آنچه برای خودت می‌خواهی، برای او بخواهی و آنچه از خودت نفی می‌کنی، از او هم نفی کنی.

البته درجه‌ی بالای مطلب، ایثار است؛ یعنی خیری که به دست

تو رسیده و در اختیار هست، مال توست ولی اگر بخواهی، می‌توانی آن را به او ببخشی که حدّ‌اعلای این است که در قرآن می‌فرماید: وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ^۱، یعنی کسی که میل خودش را نگهدارد این خودش ثواب دارد.

می‌بینیم که تمام حقوقی که ذکر فرموده‌اند، راجع به این است که جامعه و مردم با هم با صفا و خلوص باشند. ان‌شاءالله.

حق کسی که علیه تو اقامه دعوی کرده^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مباحث آخر کتاب همانطور که قبلاً گفتیم در مورد انسانی است که در مدارج روحی و معنوی بالا است و حضرت حقوق و وظایفش را تعیین کرده‌اند، همینطور پایین‌تر آمدند، حالا غالباً به جاهایی رسیده‌اند که مربوط به ماست.

در مورد حق کسی که علیه تو اقامه‌ی دعوی کرده، و بعد از این مطلب حق کسی است که تو علیه او اقامه‌ی دعوی کردی و ادعایی بر او داری؛ یعنی در واقع فرموده‌اند در این قلمرو ما - قلمرویی که فعلاً بحث می‌کنند - انسان‌هایی هستند که در ضمن و در عین حُسن‌نیت، ممکن است در اثر اشتباهاتی با هم اختلاف پیدا کنند و هر کدام بر دیگری دعوی کند که به هر جهت هر دو نسبت به هم حقی دارند و این حق غیر از آن حقی است که در پرونده‌شان، در روابطشان است. این حقی است به عنوان دو انسان - ان شاء الله مؤمن - البته انسانی که انسانیت را درک می‌کند.

حضرت صالح‌علیشاه از مرحوم شیخ عباسعلی تربتی نقل می‌فرمودند: آن اوّل که در زمان رضاشاه، عدلیه و تنظیماتی جدید فراهم شد، مرحوم شیخ عباسعلی یک روز آمده بود عدلیه ببیند اینجای

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۹/۲۳ ه. ش.

جدید چیست؟ ولوله‌ی جمعیت را دیده بود که هر کسی با دیگری دعوا می‌کرد و امثال اینها. بعد در منبر گفته بود من رفتم عدلیه را ببینم، دیدم جمعیت زیاد است. فکر کردم و تحقیق هم کردم دیدم که اینها همه‌شان آدم‌های خوبی هستند، ولی اشتباه کردند، سهو کردند و این یکی مدعی است که از او طلبی دارد و او منکر است که نخیر طلبی ندارد، حالا آمدند اینجا که مشکلمان حل بشود ولی بعد به خاطر رسید که چرا یک مرتبه اشتباه از آن طرف نبود؟ یعنی یکی نگفت که من به تو بدهکارم، بیا بگیر و او بگوید که نخیر، بدهکار نیستی و نگیرد.

فرمایش حضرت سجاد علیه السلام در واقع برای این است که جبران آن خطا که هیچکس از آن طرف اشتباه نمی‌کند، گرفته بشود؛ یعنی این فرمایش جای او را می‌گیرد. فرموده‌اند:

وَحَقُّ الْخَضَمِ الْمُدَّعِي عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي عَلَيْكَ حَقًّا كُنْتَ شَاهِدًا عَلَى نَفْسِكَ وَلَمْ تَظْلِمَهُ وَأَوْفَيْتَهُ حَقَّهُ وَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَلَمْ تَأْتِ فِي أَمْرِهِ غَيْرَ الرَّفْقِ وَلَمْ تُسَخِّطِ رَبَّكَ فِي أَمْرِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۱

آن کسی که علیه تو ادعایی کرده، دعوایی دارد و حالا یا این دعوی مثلاً در مراجع رسمی مطرح است یا مطرح نیست؛ به هر جهت

یک انسان است و تو هم یک انسانی، خودت خوب فکر کن ببین آیا آنچه او می‌گوید و آنچه ادّعا بر تو دارد، حق است؟ اگر حق است، باید این تصوّر را بکنی که در واقع تو شاهد او هستی علیه خودت، زیرا تشخیص دادی که بر تو حق دارد، پس شاهد او هستی. سعی کن به او ظلم نکنی و با رفق و مدارا کار کنی؛ اما اگر حق هم ندارد، با او به مدارا رفتار کن؛ یعنی با مهربانی. این حق را که تو خودت را حق می‌دانی و او را ناحق، موجب نشود که همه‌ی انسانیتش را در واقع ناحق بدانی. بنابراین جز با رفق، مدارا و مهربانی با او برخورد نکن.

البته این ساده‌ترین دستوری است که به مبتدیانی مثل ما داده می‌شود که در هر مورد باید این کار را کرد. مشکلی که در این مورد پیدا می‌شود، به قولی اختلاف حکمی است. در یک تقسیم‌بندی در مورد اختلافات می‌گویند اختلاف یا حکمی است یا موضوعی. فرض کنید در اراضی، که این مسأله زیاد هم در اختلاف واقع می‌شود، بین دو مزرعه، دو قطعه زمین زراعتی، در سندش می‌نویسند حد فاصل این دو، به جوی آبی که رد می‌شود، حد فاصل آن هم به جوی آبی که رد می‌شود. حالا اینجا یک اشتباه حکمی ممکن است پیش آید و یک اشتباه موضوعی. اشتباه حکمی این است که وقتی حدّ را ذکر کردند، خود حدّ جزء کدام است؟ به اصطلاح فقهی آن، آیا غایت داخل مُغیی است؟ جزء مغیی است یا نه؟ وقتی می‌گویند تا نهر آب، این نهر آب،

جزء این زمین است یا جزء آن؟ بعضی فقها و بعضی حقوقدانان می‌گویند آن نهر آب، مالک ندارد ولی ایراد می‌گیرند که نمی‌شود ملک بی‌مالک باشد، بنابراین، آن هم جزء این است. چنین اختلافی البته برای اشخاص معمولی قابل حل نیست. باید فقیه یا به اصطلاح حقوقدان حل کند. این را می‌گویند اختلاف حکمی؛ یعنی ابهام در حکم شرعی، حکم قانونی است که آیا غایت داخل مغیی است یا نه؟ یک وقت هست که این نهر آب را تغییر داده‌اند. یک جایی کج و معوج بوده، اینجا را صاف کردند. یکی می‌گوید که منظور همین نهری است که الان هست. آن یکی می‌گوید نه، آن روزی که گفتند نهر، نهر از اینجا رد می‌شده است. این اختلاف در موضوع است، در خود نهر حرفی ندارند، حدّش را می‌خواهند بدانند.

منظور اینکه اگر اختلاف حکمی باشد و حتی بعضی اختلاف موضوعی مصداقی هم باشد، در این صورت طرفین نمی‌توانند تشخیص حق بدهند. از این موارد در قانون و در فقه هم هست. مثلاً در مورد ارث زوجه، وقتی مردی می‌میرد ما می‌گوییم که زن یک هشتم از اعیان می‌برد و از عرصه نمی‌برد. ولی بعضی از فقهای شیعه می‌گویند: نخیر از همه جا یک هشتم می‌برد، اهل سنت هم می‌گویند: یک هشتم از همه جا می‌برد. این اختلاف از عهده‌ی اشخاص و از عهده‌ی کسانی که متخصص مطلب نیستند، بر نمی‌آید که آن را حل

کنند و خودشان هم نمی‌توانند درک کنند. اینجا حق چگونه تشخیص داده می‌شود؟ فرض کنید چنین حکمی و چنین اختلافی هست. کسی می‌خواهد فرمایش حضرت سجّاد علیه السلام را عملی کند، ببیند که حق دارد یا ندارد؟ در اینجا اجرای فرمان حضرت سجّاد علیه السلام این است که به نظر یک نفر عالم، حالا یک نفر قاضی بگیریم چه عدلیه‌ای باشد چه نباشد، طرفین تسلیم بشوند. در این صورت خود این تشخیص، حق است. آنها باید تشخیص بدهند که بهتر است این مسأله را یک نفر متخصص حل کند و بعد هر چه او گفت، اجرا کنند. بنابراین، از دستوراتی که می‌فرمایند، در هر دورانی و در هر موضوعی طبق مقتضیات همان دوران و موضوع باید اطاعت کنیم. ان شاء الله.

حق کسی که تو علیه او اقامه دعوی کرده‌ای^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقُّ خَضَمِكَ الَّذِي تَدَّعِي عَلَيْهِ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا فِي دَعْوَاكَ أَجَمَلَتْ مُقَاوَلَتَهُ وَلَمْ تُجِدْ حَقَّهُ وَإِنْ كُنْتَ مُبْطِلًا فِي دَعْوَاكَ أَتَقَيَّتَ اللَّهُ وَتُبَّتْ إِلَيْهِ وَتَرَكَتَ الدَّعْوَى.^۲

مبحث پیش، درباره‌ی حق کسی بود که بر تو اقامه دعوی کرده، یعنی تو مدعی علیه هستی و او شاکی است. این بخش در مورد حق کسی است که تو از او شکایت کردی و او مدعی علیه است. البته این حق که در اینجا می‌فرمایند، غیر از حقی است که مورد دعوی است. چنانکه اگر کسی از دیگری طلب دارد، حق دارد. منتها اینجا فرموده‌اند: او هم حقی دارد که از طلبکارش متوقع مهربانی باشد. چه در آن مورد قبلی؛ یعنی کسی که بر تو اقامه‌ی دعوی کرده و چه در اینجا که در مورد حق توست بر کسی که اقامه‌ی دعوی کرده‌ای، در هر دو جا فرموده‌اند: مطالعه و دقت کن؛ اگر حق داری، همین که حق به جانب توست، این را موهبتی بدان و در صحبت با او به نیکی صحبت کن؛ یعنی ناسزا و فحش نده و تندی نکن.

اگر حقی داری، آن حق را مطالبه کن و اگر دقت کردی و

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۹/۳۰ ه. ش.

۲. امامی صدوق، ص ۳۷۴.

دیدنی حق نداری، به او فشار نیاور؛ بلکه دعوا را ترک و رها کن، این خیلی طبیعی است. در بسیاری موارد حق شناخته می‌شود و اگر خود شخص فکر کند می‌فهمد که آیا حق دارد یا حق ندارد. در این گونه موارد این دستورالعمل صریح است و با صراحت و بدون هیچگونه تردیدی می‌شود اجرا کرد. شخص دقت می‌کند اگر حق دارد، با مهربانی مطالبه می‌کند. اگر هم حق ندارد، دعوا را ترک می‌کند. اگر حق نداشت، از اول اقامه‌ی دعوا نمی‌کرد ولی ممکن است تصور کند حق دارد؛ بعد که مدافعات طرف را شنید و فهمید که حق ندارد، ترک دعوی می‌کند.

اینجا آن مبحثی که در بحث گذشته هم بیان کردیم، پیش می‌آید که گاهی شبهه‌ی موضوعی می‌شود و گاهی شبهه‌ی حکمی. بخصوص در مورد شبهه‌ی حکمی شاید طرفین که حکم شرعی و قانون را نمی‌دانند، حرفی بزنند که خلاف شرع باشد ولی خودشان نمی‌دانند و تصور می‌کنند صحیح است. در چنین موردی، فرموده‌اند که به قاضی شرعی، یعنی به قاضی که طبق مقررات شرعی انتخاب شده، به حرف او گوش بدهد؛ امروزه مقررات قانونی که در دنیا هست، طرفین را مجبور می‌کند به حرف او گوش بدهند ولی اگر قاضی‌ای باشد که مورد اعتماد طرفین بوده و به شرع و مسائل آن وارد باشد، در آن صورت با رضا و رغبت به حرفش گوش می‌دهند.

دستورالعملی است که می‌گویند: **الْحَاكِمُ وَلِيُّ الْمَمْنُوعِ**؛ کسی که از احقاق حق خودداری کند یا حق را نمی‌داند یا می‌داند و از ادای حق امتناع می‌کند، حاکم - البته نه هر حاکمی (در اینجا فرق بین شیعه و سُنی هم آشکار می‌شود) کسی که سِمَت ولایت بر او دارد - هر تصمیمی می‌گیرد، طرف را به قبولش مجبور می‌کند. البته این دستورات، جنبه‌ی معنوی و اخلاقی روابط طرفین را در نظر دارد و اَلَّا در مسائل اجتماعی، روابط افراد با هم طبق قوانینی است که نوشته‌اند. ما در صدر اسلام می‌بینیم فقط در دوران پیغمبر ﷺ و دوران علی ﷺ و شش ماه دوران خلافت امام حسن، حکومتِ صددرصد اسلامی بود. در دوران شیخین، خلیفه‌ی اوّل و دوّم آنچه مورد اعتراض علی ﷺ نبود، حکم شرعی بود و صحیح است؛ هم چنین در دوره‌ی عثمان. این است که در اینجا فرموده‌اند طرفین اگر به این طریق رفتار کنند، قضیه در مرحله‌ی اخلاقی و انسانی حل می‌شود و محتاج به اقامه‌ی دعوی نخواهد بود.

حق مشورت خواه و مشاور^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در اینجا درباره‌ی دو حقی که پشت سر هم آمده است، بحث شده است. اول حق مشورت خواه؛ یعنی حق کسی که با تو مشورت می‌کند و از تو مشورت می‌خواهد و به دنباله‌ی آن در بحث دیگری، حق کسی که تو از او مشورت می‌خواهی. می‌فرماید:

وَحَقُّ الْمُسْتَشِيرِ إِنْ عَلِمْتَ لَهُ رَأْيًا حَسَنًا أَشْرَتْ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ
أَرْشَدْتَهُ إِلَىٰ مَنْ يَعْلَمُ^۲

ابتدا توجه بکنیم در اینجا حق کسی را که از تو مشورت می‌خواهد، ذکر کرده‌اند. ظاهراً ممکن است به نظر ما برسد که این موضوع این قدر مهم نیست که جداگانه ذکر بشود، بلکه هر کسی خودش فکر کند به این مسأله توجه دارد. ولی اولاً، این نکته تأیید همین مطلب است که فطرت صحیح، با تفکر، خودش راه حل صحیح را درمی‌یابد. ثانیاً، در اسلام و در قرآن به مشورت اهمیّت زیادی داده شده است؛ که در دو جا ذکر شده. یک جا آیه‌ای است در سوره آل عمران که می‌فرماید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۸۵ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۴.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۱

خطاب به پیغمبر است، با توجه به آیات قبل و بعد، که نسبت به مسلمان و غیرمسلمان جمعاً خداوند به پیغمبر می‌فرماید که چون رحمت الهی شامل حال تو شده است، نسبت به اینها ملایم رفتار می‌کنی. این ملایم رفتار کردن در جای دیگر هم در قرآن آمده و آن توصیه‌ای است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌کند و تفاوتش اینجاست که به حضرت موسی هنگام مبعوث شدن او و امر به اینکه با هارون نزد فرعون برود و حرف بزند، می‌فرماید: قَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا^۲، با او به زبان نرم صحبت کنید؛ یعنی از همان اول با داد و بیداد ظاهر نشوید. ولی در اینجا خداوند به پیغمبر تأیید می‌کند که چون رحمت خدا شامل حال تو بود، تو خودت این مسأله را درک کرده بودی. در آنجا خدا به موسی علیه السلام دستور می‌دهد که اینطور باش، در اینجا تصدیق می‌کند و گواهی می‌کند که پیغمبر ما اینطور هست. می‌گوید چون رحمت خدا شامل حال بود نسبت به این مزاحمین، نسبت به این مشرکین، نسبت به همه، ملایم رفتار می‌کنی و حال آنکه اگر سختگیر بودی، از دور و بر تو پراکنده می‌شدند. این قسمت از آیه در واقع برای ماست. پیغمبر به نتیجه‌ی کاری که خدا به او دستور داده کاری ندارد. هر چه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره طه، آیه ۴۴.

خداوند بفرماید، پیغمبر اجرا می‌کند، بدون اینکه منتظر نتیجه‌اش بشود و بگوید که این کار خوب است یا بد. ولی این قسمت را برای ما فرموده؛ یعنی اگر پیغمبر اینطوری نبود و گفتار نرم نداشت، از دور و بر او پراکنده می‌شدند. برای اینکه ما درس بگیریم، عبرت بگیریم. ولی این مشورت که خداوند به پیغمبر می‌فرماید با مشورت نزد ما تفاوت دارد. در مورد مشورت ما، خداوند فرموده است که مشورت کنید که در ادامه به آن مطلب می‌رسیم. در مورد مشورت پیغمبر، می‌فرماید حالا که اینطوری شد، آنها را ببخش: فَاعْفُ عَنْهُمْ؛ یعنی اگر نسبت به تو کوتاهی می‌کنند یا تا حدی جسارت می‌کنند، آنها را ببخش. البته اگر جسارت به مکتب پیغمبر باشد، جزایش چیز دیگری است، ولی خطاب به خود پیغمبر فرموده است، ببخش و با آنها مشورت هم بکن. یعنی وقتی بر تو ایراد می‌گیرند که چرا فلان کار را کردی؟ چرا چنین کردی؟ آنها را ببخش، گناهشان را ببخش و با آنها مشورت هم بکن، بگو: چه کار باید می‌کردم؟ تا آنها هم نظرشان را بگویند. منتها بعداً هر تصمیمی خودت گرفتی، عمل کن؛ یعنی نه اینکه حرف آنها را قبول کنی، نه! حرف آنها را بشنو، بعد خودت از مجموعه‌ی آنچه شنیدی، تصمیم بگیر. وقتی تصمیم گرفتی، با توکل بر خدا آن تصمیم را اجرا کن.

در یکی از غزوات، بعد از آنکه مسلمین صف‌آرایی کردند،

پیغمبر به اصطلاح امروز، سان می‌دید و قشون را نگاه می‌کرد و می‌رفت. دید دو نفر - به نظرم دو تا برادر، یا دو تا مسلم - در یک جای صف با هم صحبت و پیچ‌پیچ می‌کنند. حضرت جلو رفت و از آنها پرسید: چه می‌گویید؟ کاری هست؟ آنها گفتند: این صف‌بندی که کردی، پیاده اینجا باشد و آنجا باشد، آیا امر الهی است یا از خودت می‌گویی؟ حضرت فرمود: نه، امر الهی نیست. گفتند: پس اگر اینطوری است، اشتباه کردی. دلایل مفصّلی گفتند؛ مثلاً باد از این طرف و ریگ از آن طرف می‌آید و چه و چه؛ خلاصه دشمن بر ما مسلط است. حضرت فرمود: چه کار باید کرد؟ که آنها نیز نظر خود را گفتند، حضرت حرف آنها را گوش داد و تصمیمی که گرفت بعد از مشورت با آنها بود.

مورد دیگری که به‌عکس این شد، البته حضرت مشورت نخواست و دیگران آمدند مشورت دادند، این بود که یکی از مسلمین آمد خدمت حضرت، از ایشان پرسید که شما چنین قاعده‌ای را فرمودید؟ فرمودند: بله، امر الهی است. گفت: اگر هم امر الهی است، من اگر مجازات هم بشوم، این حرف را می‌زنم. حرفی زد که داستانش را در موضوع لعان بخوانید. حضرت به او فرمودند: باید مجازات بشوی، شلاق بیاورید. صحابه جمع شدند و گفتند: مصلحت نیست؛ این شخص از بزرگان فلان قبیله است و تازه هم مسلمان شده؛ این را مجازات کنیم، به اسلام خیلی لطمه می‌خورد. همه در این مورد مشورت کردند

و گفتند که نباید او را مجازات کنیم. حضرت فرمودند: امر الهی باید اجرا بشود. اینجا موردی بود که حضرت به نتیجه‌ی مشورت گوش ندادند. البته در همین حین، آیاتی نازل شد که تکلیف دیگری تعیین کرد. ولی منظور این است که مشورت‌هایی می‌شد و حضرت قبول می‌کردند؛ مشورت‌هایی هم می‌شد که حضرت قبول نمی‌کردند؛ چون امر الهی بود.

این در مورد مشورت با پیغمبر است که خطاب به پیغمبر وقتی خداوند می‌گوید: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، حَتَّىٰ بَا أَنْكَهَ طَرَفِ مَشُورَتِ ظَاهِرًا* دشمن است. این است که از انتقاد و از دشمنی دیگران انسان نباید بترسد، باید بهره ببرد؛ یعنی اگر حرفشان صحیح است، قبول کند. اگر نه، بدون ترس با توکل بر خدا کارش را انجام بدهد؛ برای اینکه خداوند فرد متوکل را دوست دارد.

اما در مورد مشورت مسلمین با هم، آیه‌ی دیگری در سوره‌ی شوری است که اصلاً به مناسبت همین آیه اسم آن سوره شوری شده است. جزء خصوصیات مؤمنین می‌فرماید: *وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْتَغَمُ*، کارشان با مشورت با هم است. آنجا که امر به پیغمبر است، می‌فرماید: فقط گوش بده. کار با خود توست، *فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ*، ولی در اینجا می‌فرماید که کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند. این بیشتر

خطاب به جامعه‌ی مسلمین است و به فرد فرد مسلمین که با هم هم‌مطرازند. مسلمین و مؤمنینی که با هم هم‌مطرازند، ممکن است درک و فهم یکی بیشتر باشد ولی به هر جهت هم‌مطرازند. در اینجا نمی‌فرماید: خودت هر چه خواستی تصمیم بگیر. می‌گوید: کارهایتان با مشورت خودتان باشد. در امور معمولی مثلاً اگر کسی ملکی دارد، شریک است، شرکت دارد، باید با مشورت هم کار کنند و هیچکدام مزیتی بر دیگری ندارد. دستور این آیات قرآن مورد بحث نیست و مورد قبول است.

بر اساس آیات ذکر شده، حضرت سجاد علیه السلام این دستور را اضافه می‌فرمایند که اگر کسی با تو خواست مشورت کند اگر به آن مطلبی که می‌گوید، آشنا هستی، نظر خودت را بگو و اگر آشنا نیستی، صریحاً به او بگو من اطلاعی ندارم. منتها اگر می‌دانی که اطلاعات چه کسی در آن موضوع بیشتر است، بگو فلان کس اطلاعاتی در این قضیه دارد، به او مراجعه کن. یکی از خصوصیات که در آیات قرآن برای ما مسلمین وجود دارد، این است که در هر قدم از زندگی معمولی خودمان هم به آن برخورد می‌کنیم؛ مثل اینکه جلوی چشم ما باشد. خیلی ساده برای خود من و برای همه اتفاق افتاده که آدرسی را می‌خواهید، شخصی که بلد نیست ولی نمی‌خواهد بگوید: «من بلد نیستم» و اظهار جهل هم نمی‌کند، یک نشانی می‌دهد و می‌گوید از این طرف برو و

من هم رفتم که اشتباه بود، پرسیدم گفتند: از این طرف نباید می آمدی، از آن طرف باید می رفتی؛ و این خصوصیت دستورالعملی که داده شده به اصطلاح فایده اش بر من محرز شد که بله چنین کاری باید کرد. در یک امر کوچک مانند پیدا کردن آدرس، آدم باید مشورت کند؛ چه برسد به مسائل بزرگ جهانی که باید با مشورت دسته جمعی حل بشود. ان شاء الله.

حق نصیحت خواه و نصیحت کننده^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ
وَلْيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ لَهُ وَالرَّفْقَ بِهِ وَحَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تُبْلِيَهُ لَهُ جَنَاحَكَ
وَتُضْغِي إِلَيْهِ بِسَمْعِكَ فَإِنِ آتَى بِالصَّوَابِ حَمَدَتْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَإِن لَمْ يُفَوْقْ
رَحْمَتَهُ وَلَمْ تَنْهَمْهُ وَعَلِمْتَ أَنَّهُ أَخْطَا وَلَمْ تُوَاخِذْهُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مُسْتَحِقًّا لِلتَّهْمَةِ فَلَا تَعْبَأْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى حَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۲

کسی که از دیگری نصیحت می‌خواهد، معلوم است که دیگری را در قضایایی، لاقفل در آن قضایایی که مورد بحث است، عالم‌تر و داناتر از خودش می‌داند که به او می‌گوید مرا نصیحت کن. در این صورت اظهار محبتی است که آن نصیحت‌خواه کرده و از تو نصیحت خواسته؛ یعنی در واقع گفته است چون تو فهمیده‌تر از من هستی، مرا نصیحت کن. به این جهت باید آن کسی که نصیحت می‌کند، به این نکته توجه داشته باشد. منتها در اینجا باید این مسأله را آن کسی که مورد تقاضا است توجه کند که اگر نصیحتی در این مطلب دارد، به او بگوید و اگر هم اطلاعی ندارد (البته این مطلب در بحث مشورت گفته شد) بگوید که اطلاعی ندارم. ولی در تمام این مدت هم

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۱ ه. ش.

۲. امامی صدوق، ص ۳۷۴.

باید با رفیق و مدارا و مهربانی حرفش را بزند. در هر لحظه توجه کند که شخصی که از تو نصیحت خواسته، تو را بزرگ‌تر و فهمیده‌تر دانسته و پاداش این حُسن ظن او را باید بدهی. و اما حق آن کسی که نصیحت می‌کند این است که باید به حرفش گوش بدهی و اگر نظریاتش موافق نظریه‌ی قبلی‌ات نبود، مبادا به صرف این مسأله به او تهمت بزنی. تهمت زدن در این مورد، حالت انحصارطلبی را در تو نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که تو به آنچه قبلاً معتقد بودی، فکر می‌کنی، که هیچ حقی غیر از آن نیست و اگر کسی خلاف آن بگوید، صحیح نیست.

اگر دیدی حرف او هم با آنچه خودت در خاطر داشتی موافق است، خدا را شکر کن که فکر خوب به تو داده که خوب فکر کردی. بارها بیان شده که از خداوند بخواهیم که راه راست را به ما نشان بدهد:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱

در اینجا این مطلب را می‌فهمیم و اگر مخالف گفته‌ی تو بود، او را متهم نکنی متأسفانه این رسم خیلی در دنیا متداول شده است که تا کسی مخالف حرف می‌زند فوراً او را لااقل به اینکه تو با من مخالفی متهم می‌کنند. در این صورت او را متهم نکنی، مگر اینکه قرائنی ببینی که او عمداً خواسته تو را به اشتباه بیندازد، و آلا در این فکر باش که انسان‌ها متعددند و هر انسانی فکر خاصی دارد و این فکر ممکن است

۱. سوره فاتحه، آیه ۶.

با فکر تو مخالف باشد. راه به سوی خدا هم که گفته‌اند: *الطرق إلى الله بعدد انفاس الخلائق*، به عدد افراد مردم راه به سوی خدا هست؛ یعنی هر کسی راهی به سوی خدا دارد. وقتی حق و حقیقت اینطوری است، در همه‌ی مسائل هم ممکن است راه‌های مختلف باشد. اگر تو در موردی معتقدی که باید ملایمت به خرج داد، دیگری معتقد است باید خشونت به خرج داد؛ پس او را متهم نکن. فکر کن او به این نتیجه رسیده است که باید این‌گونه عمل کند. مبانی فکری او را پرس و اگر دیدی آن مبانی درست است، قبول کن؛ اگر نه، قبول نکن.

متأسفانه علوم ظاهری در معرض این‌گونه خطرها است. کسی که تحصیل علوم ظاهری می‌کند، آنچه با استدالات به آن می‌رسد را منحصراً صحیح می‌داند؛ یعنی هیچ چیز دیگری را قبول ندارد. تصوّر اینکه ممکن است دیگری هم حرف حق بزند و این حرف حق او با حرف تو، که آن هم ان شاء الله حق است مخالف باشد، را ندارد. و حال آنکه افکار و عقاید، مختلف است و این اختلاف خودش موجب تکامل افکار جامعه می‌شود. در این مورد هم به کسی که تو را نصیحت می‌کند باید توجه بکنی، یا تو خودت از او نصیحت خواستی یا او از راه دوستی نصیحت می‌کند؛ پس در این فکر باش که او آمده وقتش را صرف این کند تا مطلبی به تو بگوید؛ پس حتماً به تو علاقه‌مندی دارد، این را ارج بگذار.

حق و وظیفه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در رساله‌الْحَقُوقِ، فرمایشات حضرت سجّاد علیه السلام، با مسائلی برخورد می‌شود که برای ما الان ممکن است ابهاماتی ایجاد شود؛ یعنی مطلب را خوب درک نکنیم، به این معنی که مثلاً یک جا فرموده‌اند: حَقُّ الصَّلَاةِ، حَقٌّ نَمَاز. ما می‌بینیم در آنجا تمام وظایف یک نماز گزار را ذکر فرموده‌اند. اینجا ممکن است خلط مبحث در ذهن ما بین وظیفه و حق بشود و اینکه خیلی مسائلی را که ما وظیفه می‌دانیم و به عنوان وظیفه شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، به عنوان حق ذکر فرموده‌اند و بعد از این هم باز همینطور است. کما اینکه راجع به کسی که مشورت می‌کند، مشورت می‌دهد، نصیحت می‌کند، نصیحت می‌خواهد و امثال اینها، می‌بینیم همه را به عنوان حق فرموده‌اند. مثلاً گفته شده: الْمُسْتَشَارُ مُؤَمَّنٌ^۲؛ وظیفه‌ی کسی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، این است که باید امانت به خرج بدهد؛ این وظیفه‌ی اوست ولی به عنوان حق ذکر فرموده‌اند.

برای ما این سؤال پیش می‌آید که حق چیست؟ وظیفه چیست؟
چطور می‌شود چیزی را که ما وظیفه می‌دانیم به عنوان حق ذکر

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۸ ه. ش.

۲. بحار/الانوار، مجلسی، مؤسسه الوفا بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۳، ص ۳۳۷.

کرده‌اند؟ توضیح مختصری راجع به خود این دو مسأله (دو مبحث) یعنی مبحث حق و مبحث وظیفه ذکر می‌کنیم که روشن بشود.

وظیفه یعنی امری که برای اجرای آن، یا خودداری از آن، برای شخص از لحاظ احکام شرعی وظیفه مقرر شده است. مثلاً امانت وظیفه‌ای است؛ امانتی که به دست امین دادند، امین موظف است که برگرداند.

نماز خواندن، یک وظیفه است که مسلمان باید انجام بدهد. البته در مقابل هر حقی در قلمرو امور اجتماعی، وظیفه‌ای هست. همچنین حق مالکیتی که می‌گویند؛ در مقابلش این وظیفه هست که دیگران همه رعایت حق او را بکنند؛ یعنی وظیفه عبارت از این است: رعایت و تسلیم به حق. این مسأله هم در قلمرو علم حقوق و علوم عادی و اجتماع مصداق پیدا می‌کند و هم در امور شرعی. هر کس حقی دارد و مسلماً دیگران در مقابلش وظایفی دارند؛ یعنی اقل وظیفه این است که این حق را رعایت کنند. اما هر وظیفه‌ای حق ایجاد نمی‌کند. ما وظیفه داریم روزه بگیریم؛ این روزه گرفتن برای کسی حقی ایجاد نمی‌کند. من موظفم روزه بگیرم به دیگران هم ارتباطی ندارد؛ موظفم نماز بخوانم به دیگران هم ارتباطی ندارد؛ ولی بعضی وظایف هست که ایجاد حق می‌کند. مثلاً در مورد وظیفه‌ای که امین دارد، مثال زدیم. او وظیفه دارد مال امانت را به صاحبش پس بدهد،

برای صاحب مال هم حقی ایجاد می‌شود که در مقابل این وظیفه، مالش را مطالبه کند. هر حقی مسلماً وظایفی به دنباله‌اش هست ولی هر وظیفه‌ای، حقّ به دنبالش نیست. بنابراین کسی که موظّف به نماز خواندن است، اگر نماز نخواند، کسی حق ندارد از او بازخواست کند که چرا نماز نخواندی؟ بازخواستش مانده برای روز قیامت، این در دنیای معمولی خود ماست.

حال چطور و چگونه است که حضرت سجّاد علیه السلام یک وظیفه را به صورت حق درآوردند؟ برای اینکه حق قابل مطالبه است و صاحب حق، حقّ خودش را تعقیب می‌کند. این است که وظیفه را به صورت حق در آوردند تا فشاری برای موظّف باشد؛ یعنی در واقع در مورد موظّفی که به خصوص بیعت ولایتی کرده باشد، ولیّ امر، یعنی آن کسی که از او بیعت گرفته، حق دارد از او بازخواست بکند. بگویند که تو تعهد کردی که احکام شرع را اطاعت و رعایت کنی، پس باید نماز بخوانی. البته بازخواست، نه اینکه با دادگاه و غیره باشد. اما آن کسی که این بیعت را نکرده، کسی را بالای سر ندارد که بگویند چرا نماز نخواندی؟ مثلاً پدر، فرزند را به نماز وادار می‌کند، چون جنبه‌ی ولایت دارد و او ولیّ امر است. پس از یک نظر، این صورت وظیفه را که معمولاً به صورت ظاهر برای کسی حقی ایجاد نمی‌کند، خواسته‌اند به نحوی مطرح کنند که برای کسی حق ایجاد بشود. برای چه کسی

حق ایجاد بشود؟ برای ولیّ امرش. در واقع برای آن کسی که بیعت گرفته است. این است که به جای اینکه بگویند: نماز را باید با خشوع بخوانی، فرموده‌اند حقّ نماز این است که با خضوع و خشوع خوانده شود؛ یعنی اگر خضوع و خشوع در نماز نباشد، اگر خلوص نیّت نباشد، خود این نماز از تو مطالبه می‌کند و می‌گوید حقّ من این است که نماز را با خلوص نیّت بخوانی، چرا این حقّ مرا نمی‌دهی؟ البته این امر شاید برای مردم معمولی قابل درک نباشد، ولی ما باید دقّت بکنیم؛ چون این مسأله قابل درک است.

در قرآن هم در سوره‌ی اسراء می‌فرماید: *سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا*^۱. در آنجا چند آیه است که دستوراتی داده‌اند و بعد خداوند می‌فرماید این دستورات مقداری از حکمتی است که به تو داده‌ایم. در این دستورات آمده است که *وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا*^۲، به عهد وفا کنید. اینجا عهد مسئول است. در واقع مسئول خداوند است. خداوند هم می‌پرسد که آیا با تو در خور و به حق رفتار کردند یا نه؟ یعنی نفرموده است از شما بنده‌ی گناهکار این سؤال را می‌کنند. خداوند سؤال را از عهد می‌کند و می‌گوید: *إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا*. یا در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: *وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ*

۱. سوره اسراء، آیه ۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، چیزی را که علم نداری، پیروی نکن؛ برای اینکه گوش و چشم و قلب، مسئول است؛ یعنی خداوند غیر از پاداش نیکی که به بنده‌ی صالح می‌دهد یا بازخواستی که از بنده‌ای در موردی می‌کند، از گوش و چشم و قلبش هم پرسش می‌کند که اینها بدون علم کاری کردند و تو مسئولی. این در واقع طریقی برای نشان دادن اهمیّت و وظیفه است. إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا، عهد اعمّ است؛ کما اینکه در کتاب مقدّس که دو بخش عمده عهد عتیق و عهد جدید دارد. عهد قدیم مربوط به زمان موسی علیه السلام و عهد جدید مربوط به زمان عیسی علیه السلام است. منظور از عهد، تنها عهدی است که به ظاهر منعقد می‌کنند.

مابقی، چیزهایی است که حق و وظیفه در ذهن ما ممکن است درهم‌آمیزد و متوجّه نباشیم، که ناچار باید این را می‌گفتم.

حق بزرگ تر و حق کوچک تر^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقُّ الْكَبِيرِ تَوْقِيرُهُ لِسَنِّهِ وَإِجْلَالُهُ لِتَقَدُّمِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَتَرَكَ مُقَابَلَتَهُ عِنْدَ الْخِصَامِ وَلَا تَسْبِقُهُ إِلَى طَرِيقٍ وَلَا تَتَقَدَّمَهُ وَلَا تُسَجِّهَلُهُ وَإِنْ جَهَلَ عَلَيْكَ اخْتِمَلْتَهُ وَآكَرَمْتَهُ بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحُرْمَتِهِ وَحَقُّ الصَّغِيرِ رَحْمَتُهُ وَتَعْلِيمُهُ وَالْعَفْوُ عَنْهُ وَالسَّتْرُ عَلَيْهِ وَالرَّفْقُ بِهِ وَالْمَعُونَةُ لَهُ.^۲

در این دو مبحث، حق بزرگ تر (کسی که بزرگ تر از شماست) و حق کوچک تر را ذکر کرده اند. یعنی در واقع به مخاطب، به ما، وظیفه مان را یادآوری کرده اند. به این معنی که اگر با بزرگ تری برخورد کردیم، وظایفی داریم. ممکن است ما توجه نکنیم که این وظایف مهم است و خدا برای ما معین کرده، اما به اهمیت آن پی نبریم و بگوییم، ممکن است من هزار وظیفه داشته باشم، انجام ندهم؛ کس دیگر بازخواست نمی کند. در مقابل این بزرگ تر هم وظیفه ای دارم که اگر رفتار نکنم، کسی نیست بازخواست کند. ولی حضرت اینطوروی نفرموده اند. وظیفه ی ما را گوشزد فرموده اند و حقّی برای طرف قائل شده اند. فرموده اند: با بزرگ تر که برخورد کردی، بزرگ تر این حق را

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۵ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۴.

دارد، بنابراین تو اگر به آن وظیفه رفتار نکنی، حقّ او تزییع شده است. حضرتشان برای وظیفه‌ای که برای ما مقرر فرموده‌اند، ضامن اجرایی قرار داده‌اند؛ یعنی دیگران همه ضامن اجرا هستند. در مورد حقّ بزرگ‌تر فرموده‌اند: حقّ کبیر این است که به واسطه‌ی سنّ زیادتری که دارد، او را احترام کنی، وقار داشته باشی و به واسطه‌ی اینکه در اسلام پیشی بر تو دارد، او را محترم بداری و از او تجلیل کنی، این وظیفه‌ی توست.

البته این وظایف برای استحکام اساس جامعه و استحکام اساس خانواده‌هاست؛ چون خانواده‌ها هم آجرهای این ساختمان هستند؛ یعنی جامعه و ملتّ از خانواده تشکیل شده، نه از فرد تنها، چندین فرد با هم جامعه‌ای را تشکیل نمی‌دهند مگر اینکه هدف خاصی داشته باشند و موقتاً جمع شوند، جامعه نیز از خانواده‌ها تشکیل شده است.

به همین طریق در بیان بزرگان قدیم عین همین فرمایشات هست. در دوران جدید حضرت سلطان علیشاه که جدّ ما باشند، توصیه کردند که اگر یکی از فرزندان من ولو یک روز بزرگ‌تر بود، باید احترام او را به جای آورده و رعایت کنند. در رفتن به جایی یا عبور از کوچه و خیابان، هرگز بر او سبقت نگیرند؛ پشت سر او بروند. بعدها هم مرحوم آقای نورعلیشاه و حضرت صالح علیشاه همینطور فرموده‌اند، و این توصیه از ارکان استحکام خانواده است، مگر اینکه تصریح کردند در

کوچکتر عنوان دیگری، عنوان مذهبی، باشد که آن عنوان موجب شود به او احترام کنند که مثلاً فرض بفرمایید حضرت محبوب‌علیشاه سنّا از من هجده سال کوچکتر بودند ولی به واسطه‌ی مقام معنوی که داشتند، من هرگز بر ایشان تقدّم نجستم. در موارد بسیاری ایشان اصرار می‌کردند و جلو نمی‌رفتند، تا من جلوتر بروم، من هم قبول نمی‌کردم و به ایشان یادآوری می‌کردم که توصیه‌ی اجدادمان را توجّه کنید؛ علت عدم اطاعت من از فرمایش شما این است.

در جدال و خصومت؛ هرگز با بزرگتر خصومت پیدا نکنید، البته این برای مؤمنین است، تا حدّ خودشان را هر کدام بدانند و هیچوقت با لجاجت کاری انجام ندهید و اگر هم او در مورد تو لجاجت کرد، تحمّل کرده و به قولی به روی خودتان و به روی او نیاورید، به واسطه‌ی اینکه در اسلام بر شما تقدّم دارد (اسلام در اینجا اسلام واقعی است نه اسلام صوری)؛ یعنی در ایمان بر شما تقدّم دارد.

در مورد کوچکتر؛ همان قدر شما از او انتظاری دارید که حقوق بزرگتری شما را اجرا کند، او هم از شما انتظار دارد که حقوق او را رعایت کنید و آن عبارت از این است که به او کمک کنید تا تجربیاتی که شما در زندگی دارید و به دست آورده‌اید، به او هم منتقل بشود.

حقّ صغیر این است که در یاد دادن به او، چه تعلیم علوم ظاهری، چه یاد دادن آداب و رسوم مثلاً جلسات فقری یا نحوه‌ی

برخورد با دیگران، او را کمک کنید و از اینکه او نمی‌داند به او ترخّم کنید. توجّه داشته باشید که او نمی‌داند چکار باید بکند و ممکن است کار اشتباهی بکند و شما یادش بدهید. و اگر خطایی هم کرد، آن خطا را در بوق و کرنا نگذارید. همان صفت ستّار العیوب که در خداوند هست و به ما هم توصیه کرده‌اند که **مُحَلِّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ**^۱، آن را بپوشانید و اگر نسبت به شما خطایی کرده بود غیر از این پوشاندن، عفوش هم بکنید. در این باره عطار داستان ابوسعید ابی‌الخیر را چنین نقل می‌کند:

بو سعید مهنه در حمام بود

قایمیش افتاد و مردی خام بود

شوخی او تا بازوی او

جمله کرد آن جمله پیش روی او

شیخ را گفتا بگو ای پاک‌جان

تا جوانمردی چه باشد در جهان

شیخ گفتا شوخی پنهان کردن است

پیش چشم خلق ناآوردن است^۲

شیخ ابوسعید ابوالخیر در حمام رفت، دلاکی که به او نوبت

افتاده بود که بیاید کیسه بکشد، کیسه که می‌کشید، شوخی یعنی چرک

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۲. منطق‌الطیر، عطار نیشابوری، تصحیح محمدجواد مشکور، ص ۲۹۹.

بدن شیخ را تا بالای بازوی او می‌آورد و کاری می‌کرد که شیخ ببیند؛ البته این کار را غالباً انجام می‌دهند، برای اینکه هنر خودشان را نشان بدهند و بگویند ما خدمت‌مان را کردیم. در این ضمن از شیخ پرسید: یا شیخ، فتوت چیست؟ مردانگی چیست؟ شیخ فرمود: مردانگی آن است که شوخ مردم را جلوی چشمشان نیاوری - اشاره به همان کاری که خود او می‌کرد، برای اینکه بفهمد - یعنی صفت ستارالعیوب داشته باشی. البته این یکی از تعریفات است که حضرت شیخ به مناسبت کار او به او گفت و **إلّا تعریف فراوانی دارد.**

همچنین در کارهایش به او کمک کنی، معاونش باشی. اینها وظیفه‌ی ما در مقابل کوچک‌ترمان و وظیفه‌ی ما در مقابل بزرگ‌ترمان است.

حق سائل و حق مسؤل^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حَقُّ السَّائِلِ إِعْطَاؤُهُ عَلَى قَدْرِ حَاجَتِهِ وَحَقُّ الْمَسْئُولِ إِنْ أَعْطِيَ فَأَقْبَلَ مِنْهُ بِالشُّكْرِ وَالْمُعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَإِنْ مَنَعَ فَأَقْبَلَ عُذْرَهُ.^۲

معنای لغوی سائل، سؤال کننده است این لغت هم به کسی گفته می شود که از شما سؤال می کند، این را می گویند: سائل و شما مسؤل^۳ عنه می شوید و هم به کسی که از شما کمک می خواهد، چیزی می خواهد، نیازمند است و می خواهد نیاز او را رفع بکنید. در واقع برای ما تأکید کرده اند که در هر مورد وظیفه ای که شما دارید برای طرف مقابل، خداوند حقی قرار داده است.

در قرآن، کلمه ای سائل به هر دو معنی گفته شده است که البته بیشتر به معنای نیازمند لحاظ شده است. در سوره ی والضحی، خداوند خطاب به پیغمبر می فرماید: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^۳، آیا ما تو را یتیمی نیافتیم و تو را پناه دادیم؟ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، و تو را سرگشته دیدیم (ضالًّا اینجا به

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۲ هـ. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۴.

۳. سوره والضحی، آیات ۱۱-۶.

معنای گمراه نیست) و هدایتت کردیم؟ تو را عائله مند دیدیم، رفع نیازت کردیم و غنی شدی؟ سپس می گوید: فَأَمَّا الْيَتِيمَ، «ف» یعنی پس (بنابراین) یتیم را، چون أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى، با قهر نران. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، تو گم گشته بودی ما هدایتت کردیم بنابراین سائل را طرد نکن، وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ما نعمت به او دادیم، بگو که مردم بدانند نعمت های الهی برای تو است.

در مقابل اینکه وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، تو را سرگشته دیدیم و هدایتت کردیم، می فرماید: وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. چون سائلی هم که از تو سؤال می کند حالا هر سؤالی - چه سؤال مادی می کند، چه سؤال مذهبی - این هم مثل یک گم گشته ای است، نمی داند و سؤال می کند؛ پس او را طرد نکن، با او دعوا نکن و فحش نده، او را هدایت کن، همان طریقی که ما تو را هدایت کردیم. در اینجا سائل به معنای سؤال کننده آمده است.

در مورد دیگری که باز هم ظاهراً خطابِ خداوند به پیغمبر است (البته همه اگر گوش شنوا داشته باشیم، ما هم می شنویم) به این مضمون می فرماید: اگر نیازمندی به شما مراجعه کرد، سؤالی کرد، دست کردی در جیب دیدی چیزی نداری به او بدهی، با زبان خوش از او معذرت خواهی کن و بگو ببخشید که ندارم. این را هم در جای دیگری فرموده است که نیازِ نیازمندان به سوی تو نعمتی است که

خداوند در اختیارت گذاشته؛ یعنی اگر جواب او را درست بدهی، برایت ثوابی است. بنابراین او یک ثواب به تو می‌رساند. این است که تو ممنون او باش. این هم که بعضی‌ها می‌گویند: وقتی به سائل چیزی می‌دهید بگوئید التماس دعا، از همین مطلب استنباط می‌شود. البته این موضوع خیلی هم صحیح به نظر نمی‌رسد.

آن وقت در اینجا می‌فرماید: حقّ سائل یعنی کسی که از تو سؤال می‌کند، این است که به اندازه‌ی احتیاجش و به اندازه‌ای که نیازمند است، به او کمک کنی. این کمک البته غیر از دیون شرعی است که خداوند مقرر کرده؛ یعنی زکات، زکات فطره، خمس و احیاناً اگر لازم بود کفاره. این کمک در واقع جزء مستحبات است. می‌گوید: به قدر حاجتش به او بدهی. این داستان را هم شنیده‌اید که علی علیه السلام در مسجد نماز می‌خواند (نماز فرادایی بود و الاّ نماز جماعت که همه پشت سر پیغمبر می‌خواندند) سائلی به مسجد آمد، همینطور که می‌رفت، مرتّب می‌گفت که من نیازمند چیزی به من بدهید، هیچکس چیزی نداد. به علی علیه السلام که رسید، ایشان انگشتر قیمتی خودشان را درآوردند به او دادند. انگشتری که مسلماً قیمتش از نیاز او بیشتر بود که آن آیه‌ی قرآن در حقّ علی علیه السلام و برای این مطلب نازل شد، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**،

ولی شما خدا و رسول اوست و مؤمنی که در حال نماز و رکوع بود و انفاق کرد، صدقه داد؛ این آیه در حق علی بود. البته عده‌ی کمی از مفسرین این را در مورد شخص دیگری می‌گیرند. حالا ما می‌گوییم فرضاً در مورد همان شخصی که آنها می‌گویند باشد. ولی ما می‌دانیم این کار تنها از علی برمی‌آید. حالا کسی بخواهد ایراد بگیرد، می‌گوید: علی علیه السلام که نماز می‌خواند! نماز علی هم آن نمازی بود که وقتی تیر به پایش رفته بود و نمی‌توانستند بیرون بکشند، برای اینکه تیرش چند وجه بود و کشیدنش خیلی دردناک، گفتند: چکار کنیم؟ پیغمبر فرمود: وقتی علی در نماز است، این کار را بکنید. علی در نماز بود، قاعدتاً در سجود کشیدند. حضرت علی اینطور توجّه در نماز داشت. پس علی چطور این کار را کرد؟ این ایراد را بعضی‌ها گرفته‌اند. توجّه داشته باشید که البته این دستورالعمل برای همه هست ولی ما نمی‌توانیم عمل کنیم، علی علیه السلام انجام می‌داد. به ما فرمودند که در عین حالی که به خداوند می‌نالید، در همان حال، کار دنیا را فراموش نکنید. در احکام شرعی هم آمده است که وقتی در نماز هستید، اگر دیدید عقبی یا ماری از آنجا می‌رود، باید همینطور آهسته بدون اینکه از قبله کنار بروید، رو به او بروید و او را بکشید و برگردید، نمازتان را ادامه بدهید. حتی اگر نتوانید رو به قبله بروید، باید برگردید. این کار هم ثوابی در حدّ همان خود نماز دارد. زکات و انفاق هم از ثواب‌هایی است که ارزش

دارد. علی علیه السلام هم ثواب نماز را برده بود و هم رفع نیازی از کسی کرده بود. آن عقرب را که شما می کشید، برای این است که رفع ضرر از دیگران و از مؤمنین بکنید. عقرب دارد آنجا می رود و به شما کاری ندارد ولی برای اینکه رفع ضرر از مؤمنین بکنید، این دستور را به شما دادند که این کار را بکنید.

یا از سویی دیگر منظور از سائل، سؤال کردن است. علی علیه السلام فرمود که سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي^۱، در حال ناراحتی و احتضار و ضعف بیماری فرمود: قبل از اینکه مرا از دست بدهید و من بروم، از من سؤال کنید. علی علیه السلام آماده بود برای اینکه در هر حالی به سؤال سائل جواب بدهد.

البته سؤال را به معنای رفع نیاز هم که بگیرید، درست است. آن داستان را شنیده اید که اهل بیت علیهم السلام سه روز روزه داشتند، موقع افطار یکی آمد در زد، گفت که نیاز مندم؛ غذایی بدهید. آنها همه نانی را که داشتند به او دادند، که آیه قرآن آمد وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا^۲، بعد هم فرمود: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجَهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا^۳، از شما تشکری و پاداشی در مقابلش نمی خواهیم.

و اما در مقابل این، یعنی حقّ مسؤل عنه؛ یعنی آن کسی که از

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲. سوره انسان، آیه ۸.

۳. سوره انسان، آیه ۹.

او سؤال می‌کنید، این است که وقتی شما از کسی سؤال می‌کنید، او قاعدتاً باید با مهربانی و حُسن خُلق، حرف شما را بشنود و تا جایی که می‌داند، جواب شما را صحیح بدهد و اگر نمی‌داند یا قسمتی از آن را نمی‌داند مثل همان کسی که می‌خواهد انفاق کند و می‌بیند چیزی در جیبش ندارد، در این صورت عذرخواهی کند که من نمی‌دانم.

خداوند ما را توفیق بدهد که همه‌ی این موارد را رعایت کنیم؛ ان شاء الله.

حق کسی که تو را شاد کرده و کسی که به تو بدی کرده^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقٌّ مِنْ سَرَكَ اللَّهُ بِهِ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ أَوَّلًا ثُمَّ تَشْكُرُهُ. وَحَقٌّ مِنْ أَسَاءَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ يَضُرُّ اتْتَصَرْتَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.^۲

در واقع در اینجا حق دو نفر متفاوت و متضاد را فرموده‌اند. حق کسی که تو را شاد کرده؛ یعنی در واقع خدمتی به تو کرده و همچنین حق کسی که به تو بدی کرده است. فرمودند: کسی که به تو خوبی کرده یا کسی که تو را شاد کرده، حقی دارد و رعایت حق او وظیفه‌ی توست. به جای اینکه وظیفه را بفرمایند، حق را فرموده‌اند که تأکید بیشتری داشته باشد.

در اخبار مختلف هست کسی که سرور در قلب مؤمن وارد و قلب مؤمن را شاد کند، ورودش به بهشت پلامنازع‌تر است. البته منظور سروری است که در راه خدا باشد، نه سروری که در راه فسق و فجور باشد. در مجالس فسق و فجور برای کسی که خوشش می‌آید، آن سرور در دلش وارد می‌شود. تهیه‌ی این مجالس نه تنها ادخال سرور در

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۹ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۴.

قلب مؤمن نیست بلکه به عکس ضرر هم دارد. ولی شاد کردن مؤمن از طرق مختلف است، که گناه نداشته باشد. اینکه معمول است، اخبار خوب را بشارت می‌آورند و بعد معمول است می‌گویند: خوش خبری بدهید، خوش خبری می‌دهند. این نحوی سُرور است و حتی برای آوردن خبر خوب به اندازه‌ای مؤمنین شایق‌اند که مثلاً در گناباد ما نوعی کلاغ هست، اسم خاصی دارد - که در لغت‌نامه دهخدا هم نوشته شده - و به آن «کلیشک» می‌گویند. وقتی این کلاغ صدا می‌کند به فال نیک می‌گیرند و می‌گویند: خبر خوب آورده است.

می‌گویند: چه خبر؟ خبر خوش بار دگر. یعنی طالب است، همانطوری که کسی خبر خوب دارد و می‌خواهد سُرور در قلب مؤمن وارد کند، همینطور مؤمنین هم علاقه‌مندند به اینکه خبر خوش بشنوند. هم خود خبر خوش شنیدن، برای هر کسی لذت‌آور است. هم اینکه در اثر این خبر خوش که از مؤمنی می‌شنوند، برای آن مؤمن هم ثوابی حاصل شده است؛ یعنی موجب می‌شود که به آن مؤمن ثوابی برسد. در اخبار هم که فرموده‌اند: *إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ*، یعنی در قلب مؤمن ادخال سُرور بشود. *وَالْأَهِمَانُطُورِي* که در قلب مؤمن امری مسرورکننده است، ممکن است همان امر، در دل خلاف مؤمن، مسرورکننده نباشد و بالعکس.

آن وقت می‌فرمایند: حقّ چنین کسی چیست؟ این است که اولاً شکر خدا را به جا بیاورید که این خبر به تو رسیده است و بعد از آن هم از او تشکر کنی. البته آن کسی که از او شکر می‌کند، برمی‌گردد به مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ. درست است که مؤمن این خبر را آورده ولی چه بسا خودش در این خبر نقشی نداشته است. او خبر خوب آورده و اصل قضیه‌ای هم که به عنوان ادخال سُرور واقع می‌شود، امر خداست، مقدّراتی است که خدا فراهم کرده ولی مع‌ذلک گفته‌اند از این شخص تشکر کنید. به این جهت یکی از آداب معاشرت که از لحاظ روانشناسی هم گفته می‌شود، این است که اگر از مطلبی اطلاع دارید ولی دیگری فکر می‌کند که اطلاع ندارید، وقتی به شما آن خبر خوب را می‌دهد چون دلش می‌خواهد که شما خوشحال بشوید، به خاطر او نباید به رویتان بیاورید و نگویند این خبر را من قبلاً شنیده بودم یا اگر خبر بدی آورد، با ناراحتی گفت، بگویند که اشکالی ندارد، من قبلاً هم شاید شنیده بودم. ولی در مورد خبر خوش فکر کنید که الان از این شخص فقط شنیدید، و از او تشکر کنید. برای اینکه مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، شکر بنده‌ی خدا، شکر خداوند است.

و اما در مورد کسی که به تو بدی کرده است، می‌فرمایند که در درجه‌ی اوّل خشم خود را بخوری. در آیه‌ای در قرآن جزو صفات مؤمنین می‌گویند: الْكَافِرِينَ وَالْعَاقِبِينَ وَالْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ^۱، درجات این کار را می‌شمارند که اولش کظم غیظ است یعنی اظهار ناراحتی و اظهار کینه را پنهان کنی، بیوشانی، آشکار نکنی ولی ممکن است دلتان از او ناراضی باشد. درجه‌ی بالاتر این است که عفوش هم بکنید؛ یعنی واقعاً از دل ناراحتی را بیرون کنید. درجه‌ی آخر، احسان است که خداوند کسانی را که احسان می‌کنند دوست دارد: **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. البته این صفات مؤمن ممتحن است، مؤمنی که در ایمان ثابت بوده است.

مثال چنین مؤمنی، داستانی است منسوب به یکی از ائمه علیهم‌السلام. به این مضمون که یکی از خدمه‌ی حضرت، غذا می‌آورد. بی‌توجهی کرد و حتی مثلاً ظرف را روی لباس حضرت ریخت. حضرت خیلی ناراحت شدند و نگاه تندى به او کردند! او گفت که **الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ**، حضرت فرمودند که خیلی خوب، دیگر تکرار نکن! این را که فرمودند، گفت: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**، یعنی گذشت هم بکنید، کار بدی کردم، گذشت هم بکنید، حضرت فرمودند: عفو کردم. دو مرتبه گفت: **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. حضرت فرمودند: آزادت کردم، این درجه‌ی احسان است. البته این درباره‌ی مؤمنینی است ممتحن و مخلص، و الاً در همین مورد هم فرموده‌اند: اگر فکر می‌کنید که این عفو کردن او را جری و جسور می‌کند، عفو نکن و قصاص کن. به اندازه‌ای که به تو ظلم کرده، تو

هم جبران‌ش کن. این حکم عمومی است، چون درجات دارد. برای اینکه جامعه‌ی اسلامی و ایمانی اداره شود و همه با نظم و امنیت زندگی کنند به منزله‌ی نردبان، پله‌ها گفته‌اند. پله‌ی اولیه‌ای که برای همه‌ی مردم است، فرموده‌اند: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ**^۱، برای شما در قصاص حیات است. یعنی اگر بدی به شما کردند، به همان اندازه بدی کنید. این در خصوص زندگی است؛ یعنی جامعه به این امر زنده است. برای اینکه اگر قصاص نباشد، جامعه را فساد و ظلم برمی‌دارد. اگر جامعه‌ای یا فردی یک مرحله ترقی کرد، قصاص می‌توانست بکند و نکرد، نه اینکه نمی‌توانست و ضعیف بود، اگر قادر بود و نکرد، در آن صورت آن آیه‌ای که قبلاً تلاوت شد، آن آیه شاملش می‌شود که **وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. آیه‌ی دیگری هم هست: **وَلَنْ اَنْتَصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**^۲. برای اینکه برای هر مؤمنی ممکن است چنین پیش آید که ستمی که به او شده، آن قدر ناراحت‌کننده باشد که هر چه سعی بکند، نتواند عفو کند و نمی‌تواند دیگر او را ببیند؛ بنابراین فرموده‌اند کسی که بعد از ظلمی که به او شد، به اندازه‌ی آن ظلم قصاص کند، گناهی (حَرَجِی) برایش نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۲. سوره شوری، آیه ۴۱.

در این موضوع مثالی می‌توان ذکر کرد: در زمان حضرت رسول ﷺ عبدالله بن اُبّی، که سردسته‌ی منافقین بود (جهت نفاقش هم این بود که او می‌خواست حکومت مدینه را به دست بیاورد که مؤمنین توفیق پیدا کردند پیغمبر را آوردند، از اینرو او پیغمبر را رقیب خود می‌دانست. اما پسرش از مؤمنین خالص و از صحابه‌ی حضرت بود) در مسیر یکی از جنگ‌ها، بین راه گفت که برگردید که بیخود می‌روید. به این ترتیب عده‌ی زیادی از قشون مسلمانان را منصرف کرد و به مدینه برگرداند که حضرت خیلی عصبانی و ناراحت شدند و فرمودند: این گناه بزرگی است! پسرش که از صحابه‌ی خاص بود، خدمت حضرت آمد، عرض کرد که پدرم کار بدی کرده و شما چنین فرموده‌اید. حالا من نمی‌دانم اگر حکم الهی و حکم پیغمبر بر این است که اعدام بشود، این امر را به خود من بگویید که من بکنم. برای اینکه اگر به دیگری بفرمایید و آن دیگری پدر مرا بکشد، من نمی‌توانم و دلم طاقت ندارد آن کسی که پدرم را کشته، ببینم و این گناه بزرگی خواهد بود.

بنابراین خودش دید طاقت ندارد. حضرت فرمودند: نه، چنین خیالی نداشتیم و چنین حکمی در موردش نیست. این است که این را برای آرامش مؤمنین گفتند. چون مؤمن هم درجات دارد. مؤمنی مثل علی علیه السلام است که وقتی بر دشمن چیره می‌شود «او خدو انداخت بر

روی علی « هر کسی از ما باشد، روی ما خدو بیندازند، عصبانی می شویم. ولی علی علیه السلام بلند شد و دور شد، مثل اینکه منصرف شده باشد. بعد برگشت و خصم به او گفت: چرا بلند شدی؟ علی فرمود که:

گفت من تیغ از پی حق می زنم

بنده‌ی حقّم، نه مأمور تنم^۱

آن مؤمنین حسابی دارند که البته به عنوان مدل و الگو برای ما

گفته‌اند ولی کو تا ما برسیم به گردِ خاک پایشان!

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶ ش، دفتر اول، بیت ۳۸۰۲.

حق همکیشان و حق اهل ذمه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. دو مبحث از کتاب باقی مانده که اگر آن را خواندیم، کتاب را یک بار خوانده ایم. ان شاء الله از زمره‌ی آن کسانی نباشیم که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا^۲، کتاب بارشان هست ولی کتاب را نمی‌فهمند، یعنی کتاب در آنها اثر ندارد، ان شاء الله این آیه در ما اثر نکند.

وَحَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ لَهُمْ وَالرَّحْمَةُ بِهِمْ وَالرَّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ
وَتَأْلِفُهُمْ وَاسْتِصْلَاحُهُمْ وَشُكْرُ مُحْسِنِهِمْ وَكَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَحُبُّهُمْ مَا
حُبُّ لِنَفْسِكَ وَتُكْرَهُ لَهُمْ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَنْ تَكُونَ شُيُوخَهُمْ بِمَنْزِلَةِ
أَيِّكَ وَسِبَابُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِكَ وَعَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمَّكَ وَالصَّعَارُ بِمَنْزِلَةِ
أَوْلَادِكَ.^۳

و همچنین در اینجا که حق همکیشان را فرموده، بعد حق اهل کتاب را هم ذکر کرده است:

وَحَقُّ الذِّمَّةِ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمْ وَلَا تَظْلِمَهُمْ
مَا وَفَوَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعُهُنَّ.^۴

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۲۶ ه. ش.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

۳. امالی صدوق، صص ۳۷۵-۳۷۴.

۴. امالی صدوق، ص ۳۷۵.

ایشان در اینجا می‌فرماید: **حَقَّ أَهْلُ مِلَّتِكَ**. لغت مَلَّتْ، هم در فارسی و هم در عربی مصطلح است. چون زبان فارسی و عربی خیلی بهم نزدیک است، خیلی لغات از عربی به فارسی آمده یا بعضی لغات از فارسی به عربی رفته و استعمال شده است، البته در این تغییر و تبدیل، معنای لغت‌ها کمی متفاوت می‌شود. برحسب مَلَّتْ‌ها، برحسب زمان، برحسب مکان و حتی برحسب گوینده متفاوت می‌شود. لغت مَلَّتْ در قرآن چند جا استعمال شده، نه به معنایی که ما مَلَّتْ می‌گوییم، بلکه به معنای گروهی و جمعی که به واسطه‌ی هم‌دینی، هم‌مسلمی گرد هم هستند، چنانکه یا می‌فرماید: **مِلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ**.^۱ جای دیگر می‌فرماید: ابراهیم یک مَلَّتْ بود. وقتی که لغت مَلَّتْ بعد از فتوحات اسلام - نباید گفت فتوحات اعراب، کمالینکه در اخباری به این مضمون آمده است که در بعضی موارد خطاب به اعراب فرموده‌اند که شما این دینی که در اینجا ظاهر شده (یعنی اسلام) را از دست می‌دهید تا اینکه بزرگانی از این قوم، یعنی از قوم ایرانی، ببینند شما را دومرتبه مسلمان کنند - منظور اینکه حضرت سَجَّاد در آن ایام در عربستان بوده‌اند و وقتی «مَلَّتْ» می‌فرمایند، منظورشان از این کلمه مسلمین است (مَلَّتْ اسلام) و جهت اینکه بعد، معنای لغتِ مَلَّتْ قدری عوض شد، این است که چون مذهب مهم‌ترین رکن مَلَّتْ است، کلمه‌ی

ملت این معنا را می‌دهد. جامعه‌شناسان و اشخاص دیگر در تعریف‌هایی که از ملت کرده‌اند، می‌گویند: چند رکن دارد: یکی زبان است، همزبانی، ولی تنها زبان نیست؛ دیگری دین است، اخلاق است، نژاد است، سابقه‌ی تاریخی مشترک است. بحث خیلی مفصل است که نقش هر کدام از اینها چیست؟ چون مهم‌ترین نقشش به‌خصوص در دوران‌های قدیم نقش یک ملت به معنای امروزی دین بود. این است که لغت ملت که در اصل عربی بود به همین عنوانی که ما الان از ملت استعمال می‌کنیم به‌عنوان مذهب در فارسی آمد.

بنابراین در اینجا به فارسی به درستی ترجمه شده به: حق همکیشان. البته در دنیای امروز غیر از این مسأله‌ی مذهب، مسائل دیگری هم پیدا شده بطوری که دو مملکت مسلمان هیچ‌کدام خودشان را یک ملت نمی‌دانند و شما فراوان در دوران امروز این را می‌بینید. ولی حضرت سجاد که در اینجا فرموده‌اند به این عنوان است.

می‌فرمایند: حق اهل ملت، یعنی همکیشیت، این است که در ظاهر و در خفا همیشه سلامتی و رحمت برای او بخواهی. همیشه خیر آنها را بخواهی و صلاح کارشان را آرزو کنی. آنچه برای خودت می‌خواهی، برای آنها هم بخواهی و آنچه برای خودت نمی‌خواهی، برای آنها هم نخواهی. و اینکه اذیت و آزارت به آنها نرسد و فکر کنی که شیوخشان، مُسن‌هایشان، به منزله‌ی پدر تو هستند؛ جوان‌ترهایشان

به منزله‌ی برادران تو هستند؛ فرزندان کوچکشان به منزله‌ی فرزند تو هستند. اینها را اینطوری تصوّر کنی که نظیر این را البته حضرت سجّاد به عنوان حقّ همکیشان فرموده‌اند.

در خطبه‌ی مالک اشتر، حضرت علی علیه السلام به مالک (مالک را والی مصر کرده بودند) و در نصایح و دستورالعملی که به او داده بودند، فرمودند: مردم اگر همکیش تو باشند، به منزله‌ی برادرت هستند. غیرهمکیش هم که باشند، مثل تو بشری هستند که خداوند آفریده، پس به همه‌ی اینها با محبّت رفتار کن. علی علیه السلام چون خلیفه بود، حکومت با او بود، باید به همه، به کافر و مسلم توجّه داشته باشد. در اینجا حضرت سجّاد این وظیفه‌ی خلافت ظاهری را چون نداشتند، توجّه به اهل ملّت کردند. البته بعداً هم که غیر اهل ملّت را ذکر فرمودند، اهل الذّمه را فرمودند؛ یعنی آنهایی که با مسلمین، یک گروه، یک مملکت را تشکیل می‌دهند. به همین طریق می‌فرمایند: زن‌هایشان را، پیرزن‌هایشان را به منزله‌ی مادر خودت بگیر و به آنها احترام بگذار.

اهل کتاب که در پناه مسلمین هستند، البته حقّی دارند و آن این است که جزء حکومتند و حکومت اسلامی باید متوجّه وضع اینها باشد. باید آنچه خداوند از آنها قبول کرده است، از آنها قبول کنی؛ یعنی در واقع خداوند از آنها قبول کرده که اهل ذّمه باشند، بر مذهب و دین

خودشان که دین عیسی علیه السلام یا موسی علیه السلام یا زرتشت علیه السلام بوده، بمانند. تو هم دیگر حق نداری آنها را به واسطه‌ی اینکه چرا مسلمان نیستید و مثلاً در دین عیسی مانده‌اید رد کنی؟ حق نداری آنچه خدا از آنها قبول کرده، نادیده بگیری. تو نباید رد کنی و مادامی هم که آنها به عهدشان (اینجا عهد الهی فرموده‌اند ولی کلاً آنها عهدی دارند که مسلمان را اذیت نکنند و تابع حکومت باشند) وفا کنند، تو حق نداری در مورد آنها تجاوز و ظلم کنی. این فرمایش حضرت، جلوه‌ی دیگری از آیات اولیه‌ی سوره‌ی براءت است. شأن نزول این آیات این بود که عده‌ای از قبایل کفار یا مشرکین، از قراردادی که بسته بودند، تجاوز کردند و آن را نقض کردند. قرار بود که هرگز به قبیله‌ای از مسلمانان شبیخون نزنند، اما یک بار یکی از قبایل این کار را کرد. حضرت فرمودند: چون آنها قرارداد را نقض کردند و وفای به عهد، یعنی وفای به این قرارداد، نکردند، ما هم قرارداد را نقض می‌کنیم. چون مسلمین هم تعهد کرده بودند که به آنها حمله نکنند و بعد فرمودند مادامی که مشرکین یعنی آنهایی که طرف قرارداد بودند، به قرارداد خودشان باقی هستند، شما هم به قراردادتان باقی باشید و رعایت قرارداد را بکنید. در واقع در اینجا همین فرمایشی است که حضرت سجاد هم فرموده‌اند. مادامی که آنها وفای به عهد کردند، حق ندارید به آنها ظلم کنید. حال، توفیق پیدا کردیم این کتاب را یک دور خواندیم. البته

خواندن این کتاب و شنیدن قرائتش به منزله‌ی حلوا حلوا گفتن است، با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. اما این اثر را دارد که وقتی ما می‌گوییم حلوا حلوا، یادمان می‌آید حلوایی هست که شیرین است. بروید دنبال آن حلوا؛ یعنی به آنچه این کتاب گفته است، عمل کنیم. ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعملها و بیانیهها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم

با توجه به آنکه تهیهی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.